

تفاوت معامله‌گر و تحلیل‌گر

تفاوت زیادی بین یک معامله‌گر و یک تحلیل‌گر بازار وجود دارد. تحلیل‌گران به کشف حقایق می‌پردازند و معامله‌گران به مدیریت ریسک. این دو مجموعه مهارت یک دنیا از هم فاصله دارند. تجربه‌ام ثابت کرده افرادی که سعی می‌کنند در عین معامله‌گر بودن، تحلیل‌گر هم باشند معمولاً در محکم گرفتن هر دو سمت ریسک‌شان شکست می‌خورند.

● یک تحلیل‌گر و یک معامله‌گر توانایی همکاری با یکدیگر را دارند، اما قطعاً نقش آن‌ها متفاوت است. یک معامله‌گر پول به بازار تزریق می‌کند و عملکرد خود را به‌سادگی اندازه‌گیری می‌کند؛ اما هدف اصلی یک تحلیل‌گر درک و کشف آن چیزی است که ممکن است در بازارها رخ دهد. او حقایق را اندازه‌گیری می‌کند.

● یک تحلیل‌گر قضاوت اشتباه خود را «ضعف بازار» می‌نامد. { این سهام پتانسیل سود بالایی دارد، ولی بازار بهش توجهی نمی‌کند }

● یک معامله‌گر هنگام اشتباه، معامله خود را می‌بندد و به سمت فرصت معاملاتی بعدی حرکت می‌کند. امیدوارم آسیب کمی دیده باشد!! اشتباه، فرض اساسی برای یک معامله‌گر است. یک معامله‌گر زمانی که اشتباه می‌کند و از بازار خارج می‌شود، مایل است به اشتباه خود اعتراف کند؛ اما تحلیل‌گر به موقعیت معاملاتی باز کرده خود می‌چسبد تا فقط نشان دهد که درست گفته است!!! { من گفته بودم این‌طوری میشه، شما گوش نکردی! }

● یک معامله‌گر باید به هر هشدار و واکنش نشان دهد و قواعد معاملاتی او می‌گوید: به اخبار توجه کن. بسیاری از تحلیل‌گران با بازار همراه می‌شوند و به‌جای تلاش برای کسب سود در تلاش‌اند تا حرف خود را به اثبات برسانند. وقت بسیار زیادی را برای یادآوری پیش‌بینی‌های درست خود به دیگران صرف می‌کند. به همین دلیل آن‌ها معامله‌ای زیان‌ده را برای همیشه نگه می‌دارند. چراکه خروج آن‌ها از معامله با زیان، آن‌ها را مجبور به اعتراف اشتباه‌شان می‌کند!!! { من مطمئنم این سهام برمی‌گرده! حتی اگر ۵۰٪ درصد دیگ بریزه من بفروش نیستم، چون به این سهم و تحلیل خودم ایمان دارم }

● تحلیل‌گران به مطالعه صنایع، شرکت‌ها و شرایط اقتصادی می‌پردازند. معامله‌گران (حداقل بیشتر معامله‌گران)، به مطالعه رفتار قیمت‌ها می‌پردازند و کمتر به قیمت شرکت اهمیت می‌دهند. { گاهی اوقات سهام یک شرکت زیان‌ده ۳ برابر می‌شود و سهام یک شرکت سود‌ده یک سوم. مطمئناً برخی از تحلیل‌گران (به‌خصوص تحلیل‌گران بنیادی) در آن سهام زیان‌ده به هزاران علت وارد نمی‌شوند و فرصت کسب سود را از دست می‌دهند }

● هنگامی که یک تحلیل‌گر نظر خود را در مورد سهام یا وضعیت کلی بازار تغییر می‌دهد، آن را «تجدیدنظر در پیش‌بینی با توجه به تغییر عوامل بنیادی» نام می‌نهد. وقتی که یک معامله‌گر دیدگاه خود را در مورد دادوستد تغییر می‌دهد، آن را «انعطاف‌پذیری برای حفظ سرمایه و بقا» خطاب می‌کند.

من یک چار تیسست کلاسیک هستم. من به نمودارها به عنوان یک ابزار معاملاتی نگاه می‌کنم، نه روشی برای پیش‌بینی قیمت‌ها. من باور نمی‌کنم که نمودارها بتواند آینده قیمت را دقیقاً پیش‌بینی کند. من معتقدم که نمودارها می‌توانند فرصت‌های منحصر به فردی با نسبت بازده بالقوه به ریسک اندک فراهم کنند. به نظر من این تنها ارزش واقعی نمودارها است. ایده ایجاد سناریوهای بزرگ اقتصادی مبتنی بر یک نمودار کاملاً مضحک است.

واقعیت این است که بسیاری از آرایش‌های نموداری به خصوص الگوهای نموداری با مدت‌زمان کوتاه‌تر به موفقیت مطلوب نمی‌رسند. به همین علت است که بسیاری از معامله‌گران تازه‌کار از نمودارها استفاده می‌کنند و پس از مدتی ادعا می‌کنند که نمودارها کارایی لازم را ندارد. الگوهای نموداری ناکام می‌شوند و ظاهر آن‌ها تدریجاً به الگوهای نموداری جدید و بزرگ‌تر بدل می‌شود و این اتفاق دوباره و دوباره رخ می‌دهد. من این روند را «بازتعریف نمودار» نام نهاده‌ام. مدت همه الگوهای نموداری عظیم از ۶ تا ۱۲ ماه است که از ده‌ها الگوی روزانه کوتاه‌مدت و صدها الگو با مقیاس زمانی کوچک‌تر که عمدتاً شکست‌خورده‌اند ساخته شده است. در نهایت یک الگوی نموداری بالغ می‌شود و یک فرصت بزرگ سودآوری فراهم می‌گردد. این فرصتی است که به دنبال آن هستم.

من به دنبال نمودارهای خاص با نسبت بازده به ریسک ۲ به ۱، یا ۴ به ۱ یا حتی بالاتر هستم. من مطمئن نیستم که قیمت در روزها و هفته‌های پیش رو چه عملکردی دارد؛ اما مطمئن هستم این نسبت بازده به ریسک نتایج مثبتی به ارمغان خواهد آورد.

یکی از موانع ذهنی یک معامله‌گر تازه‌کار، ارتباط بین حقیقت یک بازار و کسب سود در یک عملیات معاملاتی است. این دو از هم منفصل هستند. توضیح این مفهوم اندکی دشوار است، اما همه سربازان خط مقدم این عرصه دقیقاً می‌دانند در مورد چه چیزی صحبت می‌کنم.

در آخر اگر از پیش‌بینی قیمت‌ها احساس غرور و افتخار می‌کنید، پس معامله کردن بدر شما نمی‌خورد. اگر این چنین هستید، سراغ کاری بروید که شامل سفارشات خرید و فروش نباشد. شاید بتوانید به عنوان یک تحلیل‌گر کار پیدا کنید.

یک ضرب‌المثل دوست‌داشتنی می‌گوید: «هر فردی می‌تواند وارد بازار شود؛ اما چه کسی می‌داند دقیقاً باید چه زمانی خارج شود!» این مثل نمونه بارزی از تلفیق دنیای معامله‌گری با دنیای تحلیل‌گری است. معامله‌گر تحلیل‌گر باشید.

در این مطلب نخواستم پا را از تفاوت بین معامله‌گر و تحلیل‌گر فراتر گذارده و به تفاوت بین تحلیل‌گران بنیادی و تکنیکی بپردازم و ایرادات عمده آن‌ها نظیر تعصب، تکبر و خودرایی را نقد کنم! اما در مقدمه کتاب دایره‌المعارف

الگوهای نموداری – توماس بولکوفسکی تلویحاً به بخشی از آن‌ها اشاره کرده‌ام! هدفم هم نقد یک‌جانبه و یک‌سویه نبود، لطفاً با ذهنی باز این مطالب را مطالعه فرمایید! نویسنده: مهدی میرزایی / انتشار: سایت فراجارت